

دمکراسی در اسلام

مالک بن نبی

ترجمه:
عبدالعزیز مولودی

بن نبی، مالک، ۱۹۰۵-۱۹۷۳.
دمکراسی در اسلام / مالک بن نبی؛ ترجمه عبدالعزیز مولودی. - بوکان:
عبدالعزیز مولودی، ۱۳۸۰.
ISBN 964-360-626-0
ث، ۴۷ ص.
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی: تأملات.
متن حاضر ترجمه سخنرانی مالک بن نبی است که در سال ۱۹۶۰ به
صورت مجموعه مقالاتی با عنوان «تأملات» در بیروت منتشر شده است.
۱. آزادی (اسلام) - مقاله ها و خطابه ها. الف. مولودی، عبدالعزیز،
۱۳۴۳ - مترجم. ب. عنوان.
۲۹۷/۴۸۳ BP۲۳۰/۱۴/ب۹ت۲۰۴۱
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری:
۸۰۳-۸۰

نام کتاب : دمکراسی در اسلام
مؤلف : مالک بن نبی
مترجم : عبدالعزیز مولودی
ناشر : مترجم
تیراژ : ۳۰۰۰
نوبت چاپ : اول ۱۳۸۱
چاپ : چاپخانه پیام

شابک ۹۶۴-۳۶۰-۶۲۶-۰ ISBN 964-360-626-0

قیمت ۲۵۰ تومان

تقدیم به

روان پدر مرحوم

و

دخترم بُشری با این امید که بتواند دور از شور و شر استبداد، روح
دمکراسی را بعنوان یک ارزش انسانی درک نماید.

مقدمه مترجم

مالک بن نبی، نویسنده و متفکر اصلاح طلب مسلمان در سال ۱۹۰۵ در شهر قسنطینه الجزایر از پدر و مادری مسلمان بدنیا آمد، پس از پایان دوره دبیرستان برای ادامه تحصیلات عازم فرانسه شد و تحصیلات خود را در پاریس در مدرسه عالی بیسیم شروع کرد. اوقات فراغت خود را اغلب در ارتباط با مسایل جهان اسلام و جهان سوم، با دانشجویان مسلمان مقیم پاریس می‌گذراند و در میان آنان موقعیت ممتازی داشت. بعد از پایان تحصیلات در این رشته، وارد رشته برق شد و تحصیلات فنی و تخصصی خود را همگام با تحصیلات اجتماعی ادامه داد.

بعد از فراغت از تحصیل در رشته برق، مطالعه عمیقی در قرآن به عمل آورده، نخستین اثر محققانه خود را به زبان فرانسه به نام پدیده قرآنی در سال ۱۹۴۶ انتشار داد. بعد از آن در دانشگاه‌های فرانسه به تدریس پرداخت و مدتها بین دو کشور فرانسه و الجزایر در رفت و آمد بود. در سال ۱۹۶۹ در الجزایر به عنوان رئیس دانشگاه و مشاور عالی تعلیمات الجزایر برگزیده شد. مالک انجمنی را تشکیل داد که محل اجتماع اکثر دانشجویان و جوانان مسلمان کشورهای اسلامی بود و جلسات آن به طور هفتگی در منزل وی تشکیل می‌گردید. او در سال ۱۹۷۳ دار فانی را وداع گفت.

مالک معتقد است که سازمانبندی یک جامعه، زندگی و حرکت و نابسامانی و خفتگی و رکود آن، با نظام اندیشه‌های رواج یافته در آن جامعه پیوند کنشی دارد. اگر تاریخ، جامعه را و یا به عبارت دیگر تمدن را می‌سازد، پس ساختمانندی تاریخ به تبع تأثیر عوامل سه‌گانه اجتماعی صورت می‌گیرد که آنها را مالک جهانهای سه‌گانه می‌نامد و عبارتند از:

- تأثیر افراد (جهان اشخاص)

- تأثیر افکار (جهان اندیشه)

- تأثیر پدیده‌ها (جهان اشیاء)

این عوامل جداگانه عمل نمی‌کنند بلکه در یک کار مشترک توافق دارند و شکل آن بر طبق نمونه‌های ایدئولوژیک از جهان افکار بدست می‌آید و اجرای آن با ابزاری از جهان پدیده‌ها صورت می‌گیرد و هدف آن را جهان اشخاص معین می‌کند. همانگونه که یکپارچگی این کار تاریخی ضروری است؛ مالک معتقد است هماهنگی آن با هدف به صورت «تمدن» نظام می‌پذیرد.

وحدت این سه جهان به اضافه مجموعه روابط ضروری مذکور که عمل تاریخی و تمدن را می‌آفریند، به شبکه روابط اجتماعی نیاز دارد که می‌توان آن را جهان چهارمی دانست که هماهنگی مابین اشخاص، اندیشه‌ها و اشیاء را محقق می‌گرداند. فروپاشی این شبکه با فرض وجود جهانهای سه‌گانه موجب افول جامعه می‌گردد. به این ترتیب مالک تمام شکستهایی را که تمدن اسلام با آن مواجهه شده و همواره راه را در طول تاریخ اسلامی برای استعمارگران گشوده به اهمیت واقعه صغین نسبت

می‌دهد، زیرا در آن جدایی به مرحله‌ای رسید که قدرت و حکومت خویشاوندی (حکومت موروثی) را جایگزین حکومت دمکراتیک خلافت نمود و سبب شد بین دولت و وجدان مردم فاصله ایجاد شود.

مالک همانند سایر اصلاح طلبان مسلمان معتقد است که اسلام در جهان معاصر نیز مانند گذشته می‌تواند تمدن سازی کند، زیرا عناصر دنیای جدید را نه تنها پذیرفته، بلکه از قبل خمیر مایه لازم برای آنها را فراهم کرده است. در این مقاله که به صورت سخنرانی ایراد شده است، مالک سعی می‌کند نسبت اسلام و دمکراسی را از منظر جامعه شناختی - روانشناختی بررسی نماید. مالک با مقایسه دو واژه دمکراسی و اسلام، درصدد یافتن زمینه‌های مشترک میان آنها برمی‌آید. او ضمن بیان اینکه می‌توان از دمکراسی در اسلام صحبت کرد؛ با نقد دمکراسی در غرب می‌خواهد نشان دهد که به شکل کاملتری اندیشه دمکراسی در اسلام مطرح شده است. البته به نظر می‌رسد نگاه بن نبی نسبت به پدیده دمکراسی بیشتر معرفت شناسانه است تا سیاسی. به همین دلیل او در پاسخ به این سؤال که در صورت صحت این ادعا؛ چرا جوامع اسلامی با شیوه دمکراتیک اداره نمی‌شوند؟، به گذشته تاریخی که جامعه اسلامی اولیه شکل گرفته و تحولاتی که بر آن رفته است، برمی‌گردد و موانع شکل گرفته در گذشته را توضیح می‌دهد. او با استناد به قرآن و تاریخ صدر اسلام معتقد است که دمکراسی نه به عنوان روشی کارآمد، بلکه به عنوان ماهیتی برخاسته از اسلام مطرح بوده است اقا به دلیل اختلافاتی که بعد از جنگ صفین میان مسلمانان افتاد، این ماهیت

دگرگون شد و خاصیت خود را از دست داد. اگر در دنیای جدید عناصر اصلی این ماهیت (دمکراسی اسلامی) مجدداً فعال و احیاء شوند، جای امیدواری است که جوامع اسلامی هم بوسیله حکومتی دمکراتیک اداره گردند.

متن حاضر ترجمه متن پیاده شده سخنرانی مهندس مالک بن بنی در جمع دانشجویان مراکشی در سال ۱۹۶۰ میلادی است و به صورت مجموعه مقالاتی با عنوان «تأملات» توسط انتشارات دارالفکر المعاصر در بیرون چاپ شده است.

متن خلاصه شده آن با همین عنوان (دمکراسی در اسلام) ابتدا به صورت دو بخش پی در پی توسط هفته نامه محلی سیروان در سندج چاپ شد، سپس روزنامه عصر آزادگان در تاریخ ۱۳۷۸/۱۱/۳۰ به چاپ رساند. با توجه به اینکه جامعه در حال گذار ما که گذشته تاریخی طولانی را در حاکمیت اندیشه‌های نفی کننده دمکراسی سپری کرده است و در نتیجه از تجربه تدریجی دمکراسی محروم گشته است، با انقلاب اسلامی در صدد زدودن زنگارهای استبداد از پیکر زخم خورده خود برآمده‌اند؛ جا دارد مباحثی از این دست مورد توجه، پژوهش و نقد قرار بگیرد تا به صورت پایه تئوریک تجربه‌ای در آیند که می‌تواند ویژگیهای مثبت اندیشه دمکراسی را در جامعه ما نهادینه کند. ترجمه حاضر بضاعت اندکی در این راستاست.

در نهایت بر خود لازم می‌دانم که از همدلی و همکاری دوستانی که در ترجمه این موضوع مرا یاری داده‌اند قدردانی و تشکر نمایم.

سروران:

ما ملتهای اسلامی همچون ملتهای آفریقایی و آسیایی که مانند ما برای دولتهای استعماری سر تسلیم فرود آوردند و فرهنگ و تمدنشان در چهارچوب استعمار شکل گرفت، وارث میراثهایی شدیم. براساس این قاعده که بر ملت شکست خورده؛ پیروی از عادات و سنتهای ملت پیروز را تحمیل می‌کند، در ارتباط و پیوند با استعمارگران، معیارهای مربوط به زندگی در غرب و تجربه تاریخی آن را به ارث بردیم و بعضی از آنها را پذیرفتیم. تا واقعیت زندگی اجتماعی خود را با آن بسنجیم و در پرتو آن، گذشته خویش را با پیشرفتهای خیره کننده فعلی آنان مقایسه کنیم. آنچه را از آنان گرفتیم بدون اینکه در میزان صحت و اعتبار آن و سازگاری آن با جوهر و شخصیت و فلسفه زندگی خودمان تحقیق کنیم و از آن مطمئن شویم، به عنوان اصول مسلمی تلقی کردیم که اندیشه و عمل ما به وسیله آن هدایت می‌شود و منطق ما بر مبنای آن استدلال می‌کند. نتیجه کار این شد که ما در نوشته‌ها و سخنانمان، موضوعات جدیدی مانند موضوع این گفتار یعنی «دمکراسی در اسلام» را به کار می‌بریم.

وقتی که چنین عنوانی را مطرح می‌کنیم، معمولاً احساس نمی‌کنیم که شامل اصل مسلمی است که هیچ کس از روی قناعت درونی آن را نپذیرفته است بلکه برای همگامی و هماهنگی با عرفی که تمدن غرب بر

ما تحمیل کرده است، آن را می‌پذیریم. در نتیجه همه آنچه را که تصور می‌کنیم دارای ارزش فرهنگی است به اسلام می‌افزاییم بدون اینکه در مورد رابطه آن با اسلام یا درجه ارتباط آن با اسلام یا آنچه اسلام را از آن جدا می‌سازد تحقیق کنیم. دمکراسی از عناصری است که با قناعت به اینکه افزودن آن به فرهنگ اسلامی، هر چند به صورت ظاهری هم باشد امکان‌پذیر است آن را می‌پذیریم تا به فرهنگ اسلام بیفزاییم تا حدی که جایی برای این پرسش که «آیا دمکراسی در اسلام وجود دارد» باقی نمی‌ماند بلکه به صورت مستقیم و مانند اصلی پذیرفته شده به آن می‌پردازیم و می‌گوییم: «دمکراسی موجود در اسلام برای ما گوارا است».

از نظر من برقراری ارتباط میان این دو اصطلاح مشکل اساسی است. بنابراین باید در ابتدا میان آنها تفاوت قائل شویم و ماهیت هر یک از آنها را با دقت تعریف نماییم تا در پرتو این تعریف پیوند و ارتباطی که میان این دو اصطلاح وجود دارد معلوم شود.

لازم است که در ابتدا اصطلاحات را توضیح دهیم و آنها را تعریف نماییم. باید در نظر داشته باشیم که هر اصطلاحی در آغاز کلمه جدیدی بوده است و دقیقاً می‌دانیم که کلمه اسلام در زبان عربی پیدا شده است و شکی نیست به معنای مرسوم از ابتکارات قرآن کریم است. در حالیکه در خصوص اصطلاح دمکراسی اطلاع و شناخت کمتری داریم و نمی‌دانیم چه وقت این اصطلاح وارداتی در زبان عربی معمول گردید و تاریخ شکل‌گیری و پیدایش آن در زبان اصلی‌اش چه وقت بوده است. تنها

می‌دانیم که این واژه در زبان یونانی قبل از دوره «پریکلِس» به وجود آمده، زیرا مورخ یونانی «توسیدید» آن را از زبان «پریکلِس» نقل می‌کند که در حدود پنج قرن قبل از میلاد در سخنرانی برای مردم آتن آن را ذکر کرده است.

می‌بینیم که ارتباط و پیوند زمانی و مکانی این دو اصطلاح مشخص نیست و شاید بتوان با توجه به دوری تاریخی و جغرافیایی این دو اصطلاح از یکدیگر چنین فرض کرد که: «در اسلام دمکراسی وجود ندارد».

از سوی دیگر به اندازه‌ای که عبارت؛ بار تاریخی دارد؛ یعنی به اندازه‌ای که دارای ریشه در واقعیت و تاریخ بشر می‌باشد - چنانکه کلماتی که آنها را تحلیل می‌کنیم اینگونه‌اند - نوعی از ابهام در مفهوم کلمه وجود خواهد داشت که معانی مختلفی را در بر می‌گیرد. لازم است که این ابهام را با انتخاب یکی از معانی که مورد نظر ما است از میان ببریم. کلمات اسلام و دمکراسی هر یک مضامین ارزشمندی را در بر می‌گیرند. در بعد عملی لازم است تا جایی که مقدور است آنها را ساده کنیم تا مقایسه میان آن دو میسر شود.

در ساده‌ترین معنی دمکراسی چیست؟

به هر فرهنگ لغت در زبان فرانسوی نگاه کنیم به ما نشان می‌دهد که دمکراسی مرکب از دو واژه یونانی لاتین^(۱) و به معنی حکومت ملت یا

۱ - واژه دمکراسی از دو واژه یونانی Demos به معنای مردم و Kratus به معنای حاکمیت و قدرت مشتق است. (مترجم)

مردم است. یا به تعبیر ساده‌تر چنانکه امروز می‌گوییم حکومت انسان است.

از سوی دیگر اسلام چیست؟ در ساده‌ترین معانی اسلام، ممکن است جوابی برتر از پاسخ پیامبر به سؤالی که از او پرسیده شد و در حدیث مشهوری که مسلم و ترمذی و امام احمد و بخاری* با روایتهایی مشابه از ابوهریره روایت کرده‌اند؛ نیابیم. ابوهریره می‌گوید:

روزی در حالیکه پیامبر در میان مردم بود؛ مردی از او پرسید که ایمان چیست؟... تا اینکه در نهایت گفت اسلام چیست؟ پیامبر گفتند اسلام یعنی خداوند را پرستش نمایی و شریکی برای او قائل نشوی و نماز را بر پای داری و زکات را ادا نمایی و در ماه رمضان روزه بگیری.^(۱)

وقتی فقط آنچه را مربوط به موضوع ماست در نظر بگیریم و پاسخی را که در این متن است در مقابل خود قرار دهیم، درست‌ترین پاسخ به سؤال مطرح شده این است که اسلام ایمان به خدای یگانه و برپایی نماز و ادا کردن زکات و روزه است.

شارح حدیث می‌گوید که حج را پیامبر از آن جهت بیان نکرده است، که حدیث مربوط به قبل از تعیین وجوب حج است.

به هر حال ما برای این دو واژه (دمکراسی و اسلام) تعریف مورد اتفاق همراه با ساده‌ترین معانی آنها را در نظر گرفتیم حال بعد از شرح و

* چهار منبع از منابع معتبر حدیث نزد اهل سنت.

۱ - قال ابوهریره: کان النبی صلی الله علیه بارزاً یوماً للناس فافتاه رجلٌ فقال: مالایمان؟... الی ان قال مالایسلام؟ قال: الإسلام ان تعبدالله و لا تشرکوا به، و تقیم الصلاة و تؤدی الزکاة و تصوم رمضان.

توضیح اسلام و دمکراسی، آیا زمینه و مجال برای سنجش و مقایسه آنها وجود دارد؟ چه زمینه‌ای برای سنجش و مقایسه یک مفهوم سیاسی که اجمالاً حاکمیت انسان در نظام معینی را می‌رساند و مفهومی متافیزیک که مختصراً خضوع و تسلیم انسان در برابر حاکمیت خداوند در این نظام یا نظامی غیر از آن را بیان می‌کند؛ وجود دارد؟

به این ترتیب مسأله به تناقض یا شبه تناقضی می‌انجامد که به روشنی در شعارهایی که انقلاب فرانسه در درگیریش با کلیسا سر داد (مبنی بر اینکه نه خدایی را می‌خواهیم نه آقا بالا سری را) آشکار گردید. طبیعی است که این تناقض فاصله میان دو اصطلاح (دمکراسی و اسلام) را افزایش می‌دهد و کار مقایسه آنها را دشوار می‌کند.

اما دشواری موجود، از واقعیتی که هر یک از این دو اصطلاح بر آن دلالت دارند به وجود نیامده؛ بلکه ناشی از چگونگی تعبیر و تفسیر ما از این واقعیتها است.

مثلاً، برای دمکراسی معنی لغوی را برگزیده‌ایم که در ارتباط با سنتهای انقلاب فرانسه است. انقلابی که اصطلاح دمکراسی، به آثار و نتایج ادبی آن دوره برمی‌گردد.

اما در واقع باید در تعریف دمکراسی تجدید نظر کنیم و آن را بدون اینکه به مفهوم دیگری مانند اسلام ربط دهیم تعریف نماییم و به آن در عام‌ترین صورت بنگریم، یعنی در چهارچوب کلیات، قبل از آنکه این موضوع را با معیار دیگری پیوند دهیم. در این چهارچوب که دلایل منطقی آن بعداً آشکار می‌شود؛ لازم است که دمکراسی را از سه زاویه

نگاه کنیم:

۱ - دمکراسی به معنای درک خود (من).

۲ - دمکراسی به معنای درک دیگران.

۳ - دمکراسی به معنای مجموعه‌ای از قراردادهای اجتماعی - سیاسی که برای شکل‌گیری و رشد این درک در فرد ضروری است. این سه شکل عملاً آنچه را دمکراسی درونی و بیرونی به آن نیازمند است یعنی همه استعدادهای روانی که اندیشه دمکراسی بر آن استوار می‌شود و امکاناتی که نظام دمکراسی در جامعه به آن متکی است در بر می‌گیرند. بنابراین اگر زمینه‌ها و شرطهای لازم دمکراسی، در شخصیت و عادات موجود در جامعه وجود نداشته باشد؛ دمکراسی به عنوان یک واقعیت سیاسی تحقق نمی‌یابد.

این ملاحظات همه آنچه را که در چهارچوب آن مسأله به روشنی تمام بیان می‌شود؛ تشکیل می‌دهد. مخصوصاً دلالت می‌کند بر اینکه درک و فهم دمکراسی در گرو قراردادهای معینی است که بدون آنها تحقق نمی‌یابد. این قراردادها ناشی از حالت طبیعی و لوازم طبیعی، برخلاف آنچه فلسفه رمانتیک در دوره ژان ژاک روسو تصور می‌کرد نیست بلکه حاصل فرهنگ معین و سرآغاز جنبش اومانستی^(۱) و ارزیابی تازه‌ای از ارزش انسان برای خود و دیگران بوده است. اندیشه دمکراسی نتیجه چنین حرکتی در طی چند قرن و ارج گذاری

۱ - Humanism یا انسان‌گرایی، توجه به انسان به جای التفات به خدا یا طبیعت مضمون اصلی آن است. (مترجم)

دو سویه (خود و دیگری) انسان بود. تاریخ شناس معروف فرانسوی «گیزو» در کتابش «تاریخ اروپا از سقوط امپراطوری روم تا انقلاب فرانسه» به ما فرصت می‌دهد که این حرکت، یعنی تحولی را که منجر به پیدایش دمکراسی در اروپا و رشد اندیشه دمکراسی در سرزمینهای اروپایی شد دنبال کنیم.

این تاریخ شناس بزرگ روشن می‌کند که اصول دمکراسی غربی ابتدا چقدر ساده و دور از هم بودند و چگونه اندیشه و احساس دمکراسی به آرامی شکل گرفت، قبل از اینکه در قالب اعتراف به حقوق انسان و شهروند نمایان گردد. این اعتراف به حقوق آنان، بیانگر ارج گذاری و تکریم جدید انسان و ارزش گذاشتن اسطوره‌ای و سیاسی انقلابی فرانسه است.

اندیشه دمکراسی غربی در حالیکه هنوز از ابهام و پیچیدگیهایی که هر اندیشه‌ای در آغاز به وجود آمدن، داراست رهایی نیافته بود، طی دو حرکت تاریخی بزرگ یعنی حرکت اصلاح دین^(۱) و رنسانس^(۲) خود را نمایاند و این دو حرکت اولین اعتراف به ارزش انسان اروپایی در بعد روحی و عقلی بودند.

درسی را که از تاریخ اروپا در کتاب گیزو می‌خوانیم آشکار است و در آن واقعیت اجتماعی مورد پسند و در بردارنده خصوصیات جامعه غربی

۱ - اصلاح دین: Reformation.

۲ - مردم اروپا رنسانس را به معنای تجدید حیات یا نوزایی به کار می‌برند. این کلمه اولین بار در دایرةالمعارف فرانسه که در سال ۱۷۵۲ منتشر شد؛ به معنای دورانی که در آن هنر و ادب شکفته گشت، به کار رفت. (مترجم)

مانند جنبش اصلاح دین و رنسانس را می‌یابیم. اما حقیقت کلی در مورد اندیشه دمکراسی هر چند از روشنی کمی برخوردار است و ظواهر تاریخ غرب و خصوصیات آن که ممکن نیست در تاریخ نژاد و مردم دیگری تکرار شود با آن آمیخته است و علیرغم آنکه این حقیقت زیر چنین پوشش خاصی است؛ وقتی موضوع را از قیود تاریخی و سیاسی بزداییم و پدیده‌ها را به وسیله اصطلاحات روانشناسی و جامعه‌شناسی بیان کنیم، آشکار می‌شود که تفکر دمکراسی در اروپا نتیجه و ثمره طبیعی جنبش اصلاح دین و رنسانس بود، پس این معنای صحیح تاریخی آن است. اما این معنی از تاریخ اروپا جدایی ناپذیر است تا بر کشورهای دیگر تطبیق گردد.

قاعده کلی در مورد سرشت اندیشه دمکراسی در اروپا یا هر کشور دیگر آن است که این اندیشه، نتیجه رویدادهای پی در پی و هماهنگ اجتماعی است که از نظر روانی حد واسط میان دو طرف قضیه است، که نقیض یکدیگرند. از یک سو بیان‌کننده شخصیت و احساس بنده وابسته و نیازمند است و نقیض آن که بیانگر شخصیت و احساس فرد مستبدی است که در صدد به بندگی کشاندن دیگران است.

انسان آزاد یا جدیدی که ارزشها و تعهدات دمکراسی در او تجسم یافته است، حدفاصل مثبت میان دو احساس نفی‌کننده است. یعنی بردگی و به بردگی کشاندن دیگران، که هر کدام از آنها ارزشها و تعهدات دمکراسی را نفی می‌کنند. این تحول دارای یک جنبه ظاهری و شکلی است که معنای خاص خود را دارد و به انسان (آزاد و رها شده) لقبی

می‌دهد که بیانگر ارزش جدید اوست. انسانیکه subject یعنی پیرو یا بنده شاه یا ارباب خود به شمار می‌آید؛ انقلاب فرانسه او را شهروند می‌نامد در حالیکه این انقلاب، لویی شانزدهم را به محاکمه می‌کشاند و در اثناء محاکمه او را شهروند کاپه (لویی کاپه) می‌نامد، یا دهقان روسی که در دوره تزاری «موجیک» خوانده می‌شد؛ پس از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ که عکس رفیق استالین را بر سر در دوران جدید آویزان کرد به «رفیق» تغییر نام داد.^(۱) و از جمله آثار ظاهری این تحولات آن است که در بین مهمترین نامهایی که در آسمان انقلاب فرانسه اوج گرفتند نام روبسپیر* از نوادگان سرفها یا رعیت‌ها و میرابو** از نوادگان فئودالها که نماینده عصر سپری شده فرانسه قبل از انقلاب بودند به چشم می‌خورد.

این واقعیت کلی و بدون در نظر گرفتن شرایط محیطی؛ حقیقی است که بر هر جامعه انسانی هر چند دارای شرایط تاریخی خاص خود باشد؛ مطابقت می‌کند و مقیاسی کلی است که به وسیله آن، امور به نسبت هر نوع تحول دمکراتیک سنجیده می‌شوند خواه موضوع به عنوان واقعیتی در لابلای تاریخ از میان رفته باشد (گذشته) یا به صورت طرحی که بخواهیم

۱ - منظور آن است که در اثر تغییر نوع نگرش به انسان و ماهیت او، بنده یا دهقان وابسته به زمین که استقلال شخصیت نداشت، از همه حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شهروندی برخوردار شد، در حالیکه مثلاً پادشاه وقت فرانسه، لویی شانزدهم به عنوان یک شهروند بدبخت محاکمه گردید. (مترجم)

* - روبسپیر و میرابو از رهبران انقلاب فرانسه از دو طبقه متضاد اجتماعی که در اثر انقلاب فرانسه شأن برابر یافته، به هر دو لقب شهروند داده شد.

** - همان مأخذ قبل.

آنها در جامعه تحقق بخشیم. هر تحولی از این دست در ذات و جوهر خود جریان پالایشی است که انسان را تصفیه می‌کند تا به انسان جدیدی در قالب (شهروند) یا (رفیق) تبدیل نماید، یعنی انسانی که از رسوبات بندگی و برده‌داری که شکل منفی و متضاد اندیشه دمکراسی هستند رهایی یافته است. تاریخ نمونه‌های زیادی از اشکال منفی روحیه برده‌داری و برده‌داری را به ما نشان می‌دهد. خالی از فایده نیست بعضی از این نمونه‌ها را (که حتی در ادبیات نیز آنها را می‌یابیم) برای توضیح بیشتر موضوع بیان کنیم.

نصایحی که فرد یا فرستاده‌ای به «ژانبلین» می‌کند در داستان ویکتور هوگو با نام «مردی که می‌خندد»؛ در واقع نصایحی است که در آن روح برده سخن می‌گوید وقتی که ارسوس به همکارش می‌گوید: «روشی وجود دارد که اشراف به آن پای‌بندند یعنی آنها کار نمی‌کنند و روشی که فروستان به آن عمل می‌کنند آن است که (کار می‌کنند در حالیکه) آنها حرفی نمی‌زنند. در حقیقت فقرا دوستی غیر از سکوت ندارند آنها حق ندارند که غیر از کلمه‌ای را بر زبان آورند و آن عبارتست از بله قربان. (یعنی وظیفه‌ای جز سکوت و اطاعت ندارند)

پذیرش و رضایت همه حقوق اوست: بله گفتن نزد قاضی و بله گفتن نزد ارباب».

وقتی اشراف با عصا بر سرشان می‌زنند، وجدان فرودستان به آنها می‌گوید... این حق اشراف است، چیزی از عزتشان کم نمی‌شود وقتی که

استخوانهای ما را با ضربات شکستند...^(۱)

آشکار است که ویکتور هوگو در این گفتگو شخصیت (حالت روانی) برده را دقیقاً توصیف می‌کند. کسی که در هر شرایطی «بله» می‌گوید. و ما به شما می‌گوییم که در این کلمه به ظاهر مثبت، معنایی منفی وجود دارد. چون لفظ «بله» در اینجا مساوی نفی است که ارزش «من» را از بین می‌برد. یعنی این کلمه قاعده اساسی را که دمکراسی (در درون آن فرد) بر آن بنا شده است نفی می‌کند.

ادبیات عرب نیز از نمونه‌هایی که بیانگر حالت روانی و شخصیت برده است، خالی نیست مخصوصاً در کتاب «هزار و یک شب» آنرا می‌یابیم. وقتی در هر صفحه از کتاب می‌بینیم که امیر فرمان می‌دهد یا تهدید به گردن زدن می‌کند و جلاد هم می‌گوید: چشم، شنیدم و اطاعت می‌کنم سرورم. و حالت دیگری را از حالاتی که اندیشه دمکراسی را نفی می‌کند در شکل حاکم مستبد برده‌دار می‌یابیم. چنانکه قرآن کریم آنرا در گفتگوی مشهور میان فرعون و موسی برای ما توصیف می‌کند. وقتی که فرعون می‌پرسد:

﴿فمن ربکما یا موسی﴾ (طه - ۴۹) - ای موسی چه کسی پروردگار

شما است؟

او پاسخ می‌دهد: ﴿ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی﴾ (طه -

۱ - یعنی فرهنگ بردگی، این حق را برای برده‌دار مسلم می‌شمارد که او حق دارد هرگونه که بخواهد با بردگان رفتار کند و تنها وظیفه‌ای که بردگان دارند، سکوت و اطاعت و تحمل سختی است. (مترجم)

(۵۰)

پروردگار ما کسی است که هر چیزی را مطابق آنچه می‌خواست خلق کرد؛ سپس هدایت نمود.

مشاهده می‌کنیم که چگونه این سؤال (فرعون از موسی) شخصیت مستبد ظالم را بیان می‌کند که می‌خواهد مردم را به بندگی خود وادارد. از موسی انتظار دارد به تصوراتش مبنی بر خدا بودن او اعتراف کند، تا اینکه پاسخ موسی را دریافت کرد و در اثر آن، از او بسیار عصبانی شد چرا که موسی تصوراتش را رد کرد.

اما این صحنه ادامه می‌یابد و چهره مستبد را روشن‌تر به ما می‌نمایاند. مستبد را می‌بینیم که مغرورانه پیامبر را تا روز جشن به تأخیر می‌اندازد تا آن روز وعده گاه پیامبر و ساحران فرعون باشد. کینه و خشم طاغوت مغرور افزایش می‌یابد؛ وقتی که حیلۀ شیطان نقش بر آب می‌شود و ساحران در حالیکه به سجده افتاده‌اند می‌گویند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم. (طه - ۷۰) بنابراین فرعون خشمناک می‌گردد:

... گفت قبل از آنکه به شما اجازه بدهم ایمان آوردید... (طه - ۷۱)

لازم نیست که این صحنه را تا آخر ادامه دهیم. زیرا تصویر کاملی از استبداد فرعون را به ما نشان می‌دهد تا جایی که خشم خود را بر پیامبر و ساحران شدت بخشید. این مسأله بیانگر نفی «من» نیست، بلکه نفی دیگران است. به عبارت دیگر بخشی از اندیشه دمکراسی را نفی می‌کند. ما گاهی به موضع‌گیریهایی برمی‌خوریم که بیانگر نفی (من و دیگران) به طور همزمان است.

در تاریخ روسیه تزاری سرگذشتی وجود دارد که این موضوع را ثابت می‌کند. وقتی که یکی از تزارها را که فکر می‌کنم الکساندر کبیر باشد می‌بینیم که امیری از امرای مغرب میهمان او است و تزار می‌خواهد میزان تسلط خود را بر افرادش با دلیل به او نشان دهد، با اشاره دست به نگرهبانی که در حال نگرهبانی در یکی از راهروهای مشرف به پرتگاه عمیقی بود اشاره می‌کند و به محض اشاره سرباز مانند ابزاری که با فشار دکمه‌ای به حرکت درمی‌آید از آن بلندی خود را پرت می‌کند. این صحنه به صورت کاملاً آشکاری موضع‌گیری برده و برده‌داری مستبد را که هر دو نفی‌کننده اندیشه دمکراسی است، بیان می‌کند.

نمونه‌های زیادی از این دست وجود دارند، مانند فرمانده حشاشین^(۱) حسن صباح ملقب به فرمانده کوهستان. او نیز در زندگی پیروانش دخل و تصرف می‌کرد. از اینرو پیروانش به محض اشاره او حاضر بودند خود را نابود کنند و از بین ببرند. بطور کلی آنچه را بیان کردیم برای ایجاد چهارچوبی که در برگیرنده موضوع مورد بحث باشد کافی است و مرجعی است که موارد مشابه به آن بازمی‌گردد.

وقتی که ما از دمکراسی در اسلام بحث می‌کنیم به آن مرجع و چهارچوب کلی یعنی عناصر سه‌گانه‌ای که قبلاً بعنوان شرایط عمومی وجود اندیشه دمکراسی در هر محیطی مطرح کردیم، بستگی دارد. در نتیجه سؤال این است: آیا اسلام شرطهای اصلی و وضع شده فوق را در بر دارد و آنها را مد نظر قرار می‌دهد. یعنی آیا در جهت «من» و «دیگران»

۱ - فرقه‌ای از اسماعیلیان پیرو حسن صباح.

احساسی وجود دارد که مطابق با روح دمکراسی باشد؟ و آیا شرایط اجتماعی لازم را برای رشد این اندیشه فراهم می‌کند؟

در بعد عملی قبل از پاسخ به این سؤال که آیا اسلام اندیشه دمکراسی را می‌آفریند یا خیر؟ لازم است که سؤال کنیم آیا اسلام حقیقتاً از میزان شدت انگیزه‌های منفی و گرایش‌های متضاد با اندیشه دمکراسی که رفتار برده و برده‌دار را شکل می‌دهند می‌کاهد؟ یا خیر.

پس در ابتدا ناگزیر هستیم که به همه طرحهایی که هدف آن بینانگذاری دمکراسی است و به منزله برنامه تربیتی است در قالبی گسترده که بعدها روحی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی را در بر می‌گیرد، بنگریم. بنابراین دمکراسی برداشتی نیست که وقتی به معنای این لغت نگاه می‌کنیم به صورت ساده و سطحی به ذهن ما می‌رسد. و نیز تنها عملی سیاسی نیست که قدرت را به اکثریت مردمی واگذار می‌کند که حاکمیت آنها بر مبنای اصل ویژه‌ای از قانون اساسی مورد تأکید قرار می‌گیرد. چه بسا این اصل در کشور خاصی وجود نداشته باشد؛ یا بخاطر اینکه این کشور دارای قانون اساسی نبوده یا فرمانروایی مستبد و زورگو آمده و آنرا لغو کرده است، مانند ناپلئون در فرانسه. علیرغم این مسأله، دمکراسی معنای خود را در آن دو حالت از دست نمی‌دهد، چرا که معنای آن به اندیشه، عادات و سنتهایی مربوط است که نه بر مبنای اصل قانونی ایجاد شده‌اند؛ و نه به وسیله زورگویان از میان می‌روند.

انگلستان از زندگی دمکراتیک برجسته و ممتازی برخوردار است،

بدون آنکه پایه‌های آن بر مبنای اصل قانونی خاصی استوار باشد^(۱) که از حقوق و آزادی‌هایی پشتیبانی می‌کند که در حال حاضر مردم انگلستان از آن بهره‌مند هستند بلکه سنت‌های ملی و عادات و رفتارهای فردی و عرف اجتماعی و در تحلیل نهایی آنچه را که می‌توان روحیه خاص انگلیسی نامید؛ از آن حمایت می‌کند.

دمکراسی اساساً عمل تسلیم حاکمیت و قدرت که میان دو طرف معین میان پادشاه و مردم، واقع می‌شود، نیست بلکه ایجاد اندیشه و احساس و معیارهای درونی و اجتماعی است که در مجموع ارکانی را تشکیل می‌دهند که دمکراسی در وجدان و ضمیر مردم بر آنها استوار می‌گردد، پیش از اینکه ماده‌ای در قانون از آن حمایت کند. قانون اساسی اکثراً چیزی جز نتیجه ظاهری پروژه دمکراسی نیست، متنی که بیانگر آن است که از عاداتها و سنت‌هایی گرفته شده است و اندیشه‌هایی در شرایط معین آنرا در بر می‌گیرند و اگر قبل از این ماده قانونی، عاداتها و سنت‌هایی وجود نداشته باشند که آنرا بوجود بیاورند یا عبارت دیگر اگر دلایل منطقی تاریخی که ضرورت آنرا اثبات می‌کنند وجود نداشته باشند، این ماده قانونی بی‌معنی و اعتبار خواهد بود.

از اینجا به روشنی، بی‌ارزشی قوانین عاریتی که امروزه بعضی از

۱ - Common law با حقوق عرفی مبنای حقوق انگلستان است. مقصود از عرف رویه‌ای است که دادگاهها بین خود مرسوم کرده‌اند و پای‌بند به آن هستند. بنابراین اصول حقوقی ناشی از قانون نیست، بلکه قانون استثنای وارد بر عرف محاکم را تعیین می‌کند. یعنی برای مطالعه حقوق انگلیس بجای مراجعه به مجموعه‌های قوانین؛ باید رویه دادگاهها را بررسی کرد. (مترجم)

کشورهای آفریقایی و آسیایی نوپا به عاریت می‌گیرند، آشکار می‌شود. این کشورها می‌خواهند به موازات کشورهای که دارای سنتهای ریشه‌دار دمکراسی هستند و این واژه‌ها را از آنها گرفته‌اند وضع جدیدی در کشور خود ایجاد کنند.

این امر (یعنی به عاریت گرفتن) گاهی ضروری است اما به یقین اگر به همراه اقدامات مناسبی نباشد که آنچه را به عاریت گرفته شده؛ در درون ملتی که عاریت گیرنده است تثبیت کند، به تنهایی کافی نخواهد بود. هر چه باشد، حال آشکار می‌شود که پاسخ سؤال مطرح شده در این بحث (آیا دمکراسی در اسلام وجود دارد؟) ضرورتاً به هیچ اصل فقهی برداشت شده از قرآن کریم و سنت تعلق ندارد. بلکه به جوهر اسلام به صورت کلی و مخصوصاً از جهتی که در اینجا مورد توجه قرار دادیم، تعلق دارد. چرا که ما نمی‌توانیم اسلام را بعنوان یک قانون اساسی در نظر بگیریم که حاکمیت ملت معینی را اعلام و به حقوق و آزاییهای آنها تصریح می‌کند، بلکه شایسته است که آنرا در این بحث بعنوان طرحی دمکراتیک در نظر بگیریم که بوسیلهٔ تمرین و ممارست عملی می‌شود و در لابلای آن موقعیت انسان مسلمان در جامعه‌ای که او را احاطه کرده معین می‌شود، در حالیکه او در مسیر دستیابی و تحقق ارزشها و آرمانهای دمکراتیک است به گونه‌ای که حرکت تاریخی جامعه با اصول کلی مرتبط است که اسلام آنها را در قالب بیداری اسلامی و در قالب اندیشهٔ عمومی و انگیزه‌هایی که در فرد فرد جامعه برابر است، می‌پذیرد. ضروری است که این حرکت نوپا و تازه شکل گرفته را در لحظهٔ آغاز

تکوینش، یعنی از لحظه‌ای که شروع می‌شود و تلاش می‌کند شرطهای اولیه پروژه دمکراسی را تحقق سازد به شمار آوریم زیرا شرایطی است که به تبعیت از آن همه نتایج اجتماعی پروژه دمکراسی تحقق می‌یابد. در بحثهای گذشته روشن کردیم که مرحله آغازین دمکراسی و رشد و تکامل آن، به تعبیر و ارزیابی جدیدی که از انسان می‌شود ارتباط دارد تا مطابق آن انسان در انقلاب فرانسه به شهروند و در انقلاب شوروی به رفیق تبدیل شود و بر مبنای این ارزیابی، اختلافات اولیه میان روشهای معروف دمکراسی در تاریخ حتی در اصطلاح سیاسی که به آنها اطلاق می‌گردد بروز می‌کند به گونه‌ای که دمکراسی اروپا را (دمکراسی غربی) و دمکراسی شرق را (دمکراسی خلقی) و دمکراسی چین را (دمکراسی جدید) می‌نامیم. بنابراین الگوهای دمکراسی کم و بیش با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت به میزان ساختار ارزشی جدیدی که برای انسان قائلند (ارزیابی انسان) و به ارزشی که در حالت ظاهری به انسان می‌دهند، بستگی دارد. که بصورت رمزی، بیانگر آغاز یا اجرای پروژه دمکراسی در کشور و قرار دادن آن در مسیر ارزشها و آرمانهای دمکراتیک است.

این ساختار ارزشی جدید انسان، از آغاز، فعالیت پروژه دمکراسی و نقش آن را در بعد روحی با توجه به انگیزه‌های منفی که در روحیه فرد برده و برده‌دار وجود دارد و در برابر ارکان دمکراسی مقاومت می‌کند، شکل می‌دهد و این مقیاس است که با آن امور، به همین روش سنجیده می‌شوند و الگوهای معروف تاریخ از الگوهایی گرفته شده که آتن (در

یونان باستان) سه هزار سال قبل، آنها را تحقق بخشید تا الگویی که امروزه چین به اجرا درآورده است، بوسیله آن متمایز گردد.

وقتی این الگوها را به استثنای الگوی اسلامی بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که آنها اساساً در نظر دارند برخی از حقوق سیاسی را که در کشورهای غربی، «شهروند» از آن بهره می‌برد یا تأمین‌های اجتماعی که در کشورهای شرقی (سوسیالیستی سابق) «رفیق» از آن بهره‌مند است؛ به انسان ببخشند. اما اسلام به انسان ارزشی عطا می‌کند که از هر ارزش سیاسی یا اجتماعی دیگر برتر و بهتر است؛ زیرا ارزشی است که خداوند در قرآن به انسان می‌بخشد در این گفته خداوند که:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ - اسراء ۷۰ - (و انسان را بزرگواری

بخشیدیم).

این بزرگداشت و ارزش نهادن به انسان چیزی با ارزش‌تر از حقوق و ضمانت‌های اجتماعی است و مطابق با احساس دمکراسی نسبت به «من» یا «دیگران» شرط اساسی برای بیان آنچه در درون انسان است، می‌باشد. و آیه‌ای که بر این احترام و بزرگداشت دلالت می‌کند به نظر می‌رسد مانند این است که برای صدور یک قانون اساسی دمکراتیک که از الگوهای دمکراتیک دیگر متمایز است؛ نازل شده است بدون آنکه اصول قانونی معینی، آنها را بیان کنند. پس دیدگاه اسلامی در مورد انسان دیدی است مبنی بر احترامی که خداوند برای انسان در قرآن در نظر گرفته است. یعنی نگاه کردن به بعد لاهوتی اوست در حالیکه سایر الگوها به بعد ناسوتی و اجتماعی او می‌نگرند. برداشت اسلامی به انسان نوعی

قداست می‌بخشد که ارزش او را از همه ارزشهایی که الگوهای اجتماعی به انسان می‌دهند بالاتر می‌برد.

تفاوت نه در واژه‌ها، بلکه در معانی آنها و در واقعیت امور نسبت به اندیشه و احساس انسان در مقابل خود و دیگران است. انسانی که با تمام وجودش احساس بزرگداشت و احترام خداوند نسبت به خود را دارد، به ارزش آن در ارزیابی از خود و دیگران پی می‌برد؛ زیرا که انگیزه‌ها و تمایلات منفی که اندیشه دمکراسی را نفی می‌کنند در او از میان رفته است.

بنابراین اسلامی که در شخصیت مسلمان این توجیه کلی را قرار می‌دهد در مسیر حرکت او (دو طرف راست و چپ) موانعی را قرار می‌دهد، تا اینکه در پرتگاه بندگی برای دیگران یا به بندگی کشیدن دیگران نیفتد.

این دو مانع، به دو آیه از قرآن اشاره دارد که یکی از آنها انحراف به راست و دیگری انحراف به چپ را یادآوری می‌کند. خداوند می‌فرماید: ﴿تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين﴾ (فصص - ۸۳) - (آن سرای آخرت را تنها بهره‌کسانی می‌گردانیم که در زمین خواهان تکبر و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند و عاقبت از آن پرهیزگاران است).

این مانع به روشنی در لبه پرتگاه به بندگی کشیدن دیگران قرار داده شده تا مسلمان در آن نیفتد. اما مانع دیگری که او را از پرتگاه بندگی برای دیگران در امان نگه می‌دارد، در این آیه آمده است:

﴿ان الذین توفاهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا: فیم کنتم؟ قالوا: کنا مستضعفین فی الارض قالوا: الم تکن ارض الله و اسعه فتهاجروا فیها، فاولئک ماواهم جهنم و ساءت مصیراً الا المستضعفین من الرجال و النساء و الوالدان لا یستطیعون حیلە و لا یهتدون سبیلاً فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم و کان الله عفواً غفوراً﴾ (نساء ۹۹-۹۷) - (بی‌گمان کسانی که فرشتگان [برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی] به سراغشان می‌روند و [می‌بینند که به سبب ماندن با کفار در دارالکفر] به خود ستم کرده‌اند بدیشان می‌گویند کجا بوده‌اید؟ گویند بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم. (فرشتگان) گویند مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید) بار سفر بندید و به جای دیگری کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است و چه بد جایگاه و سرانجامی است، مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از دست آنها ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند پس امید است که خداوند از آنان درگذرد و او بسی آمرزنده است).

خلاصه کلام آنکه مسلمان، به وسیله ارزش و بزرگداشتی که خدا در وجود او نهاده است و نیز بوسیله نشانه‌ها و موانعی که در سمت چپ و راست او قرار داده است، راه او را می‌نمایاند تا در گرداب بردگی یا به بندگی کشاندن دیگران نیفتد، به این ترتیب از تمایلات و انگیزه‌های نفی‌کننده اندیشه دمکراسی که در سرشت انسان وجود داشته یا در آن قرار داده شده در امان است. انسان علاوه بر این بزرگداشت و ارزش عمومی که به او بخاطر انسان بودنش عطا شده است، ارزش نهادن دیگری را درک می‌کند که بخاطر مؤمن بودنش به او عطا شده است. خداوند

می فرماید:

﴿وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَالرَّسُولُ وَاللِّمُؤْمِنِينَ﴾ - (مناققون - ۸)

عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است.

این عزت نفس عطا شده به مؤمن او را متکبر نمی کند چرا که آن عزت در ارتباط با امور مادی نیست بلکه عزتی بر مبنای اخلاق و بزرگی همت است.

اینچنین می بینیم که بر انگیزه های منفی که فرد مسلمان را به پرتگاه بردگی دیگران یا به بندگی کشیدن دیگران سوق می دهد، احساسی مثبت غلبه می کند که به علت مسلمان بودن در درون او قرار گرفته است. باید پذیرفت که دمکراسی ابتدا همراه با ارزیابی جدیدی که دیدگاه انسان مسلمان را نسبت به او و دیگران معین کرده است، در وجود مسلمان قرار گرفته است.

شک نیست که عبارت دمکراسی نو در چین ملی، قبل از اینکه به معنی قوانین نو و کارخانه های جدید و راههای تازه باشد، منظورش این ارزیابی جدید انسان است. یعنی ابتدا به جهان اشخاص اهمیت می دهد قبل از آنکه به جهان اشیاء و ماده اهمیت دهد.^(۱)

وقتی بخواهیم آنچه را که دمکراسی اسلامی نامیده می شود بشناسیم، به معنی وا کسینه کردن انسان و نیرومند کردن او علیه انگیزه هایی است که اندیشه دمکراسی را نفی کرده، با این تمایلات را از وجود او پاک می کند.

۱ - در این جا مالک بن نبی به نظریه جهانهای سه گانه افکار، اشخاص و اشیاء که در مقدمه به آن اشاره شده است، اشاره دارد. (مترجم)

دمکراسی لائیک (غیر دینی) حقوق و ضمانتهای اجتماعی را در ابتدا به انسان می‌دهد (جهان اشیاء)، اما او را در برابر دو موضوع قرار می‌دهد، یکی اینکه ممکن است قربانی توطئه منافع شخصی و منافع گروههای بزرگ شود یا اینکه دیگران را زیر فشار استبداد طبقاتی قرار دهد چرا که دمکراسی غربی انگیزه‌های عبودیت برای دیگران یا به بردگی کشاندن دیگران را در وجود او از بین نبرده و پاک نکرده است. از آنجا که هیچ تغییر واقعی در جامعه بدون تغییر آرام و مناسب درونی افراد قابل تصور نیست، بر مبنای این قانون برتر که:

﴿ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم﴾ (رعد - ۱۱)

(خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان احوالشان را خود تغییر دهند).

آشکارا بیشترین رابطه اندام‌وار میان اسلام و دمکراسی هویدا می‌شود؛ پیوندی که در آغاز این بحث ممکن نبود آنرا به آسانی توضیح دهیم. یعنی وقتی که سعی کردیم که وجه شبه را معین کنیم و کلمه دمکراسی را که از معنای اشتقاقی آن گرفته شده ارزیابی نماییم و پروژه دمکراسی را فقط تسلیم قدرت و حاکمیت به مردم مطابق با ماده قانونی معین بدانیم. همچنین وقتی از کشورهای خاص قانون اساسی دمکراتیک آماده‌ای را به عاریت می‌گیریم، اشتباه ما به روشنی آشکار می‌شود. بخاطر آنکه ما در این حالت همراه با اصول و قوانین دریافت شده همه بنیانهای روحی و تجارب تاریخی که اصول مذکور را در سرزمین محل تولدش بوجود آورده، منتقل نمی‌کنیم، مانند این است که ما دمکراسی را بدون هیچ

مبنای واقعی بنیانگذاری کنیم. این یادآوریه‌ها به ما فرصت می‌دهد که اکنون جایز بودن گفتگو پیرامون دمکراسی در اسلام را مطرح نماییم چنانکه با همین عنوان در بحث آمده است.

اما لازم است که بپرسیم چگونه دمکراسی شکل گرفته به صورتی که برشمرسیم، در عالم خود که به روان و اندیشه مربوط است تحقق می‌یابد یا چگونه در عالم واقع و محسوس در کردارها و رفتارهای عام و خاص در چارچوب افراد، دولتها و سازمانهای اجتماعی تحقق می‌یابد.

از یک نظر لازم است سؤال کنیم که آیا این دمکراسی نیز همه حقوق و آزادیهای سیاسی و تضمینهای اجتماعی را مانند دمکراسی لائیک برای انسان تأمین می‌کند؟ این بعد دیگر یا جنبه موضوعی «مسأله» است. به نظر می‌رسد که باید دلایل منطقی این فصل را از واقعیات کنونی مسلمانان گرفت نه از متون دینی آنها. اما این توجه فقط جنبه ظاهری دارد. چرا که وقتی ما دمکراسی آتن را بعنوان مثال بررسی می‌کنیم، از دلایل منطقی آن در میان مردم یونان امروز بحث نمی‌کنیم. بدون آنکه این بدان معنی باشد که نسل یونانی امروز ارزشهایی را که دمکراسی در دوره افلاطون بوسیله آنها ممتاز بود، از دست داده‌اند.

پس مشکلی در معتبر بودن دمکراسی در اسلام وجود ندارد. البته این مربوط به زمانی نیست که سنتهای اسلامی از پویایی باز ایستاد و پرتوهای آن از میان رفت، چنانکه امروز آنگونه است بلکه در زمان شکل‌گیری و رشد آن سنتها در جامعه چنین است.

از جمله مواردی که مردم با آن آشنا هستند و تاریخ آنرا تأیید می‌کند،

این است که سنتهای اسلامی در زمان پیامبر و در عهد خلفای راشدین بوجود آمدند. وقتی بر این دیدگاه توافق داشته باشیم که دیدگاه فقهای اسلامی نیز هست، بنابراین می‌توان گفت طرح دمکراسی که اسلام بنا نهاده در یک دورهٔ چهل ساله (از آغاز هجرت) تقریباً شکل گرفته است. در این مدت همهٔ اصول اخلاقی که قبلاً ذکر شد وضع و با پیشنهادات، کامل و تقویت می‌شوند تا پایه‌های معنوی دمکراسی اسلامی را ایجاد کنند.

باید به یکی از این مقدمات بصورت خاص اشاره شود. بدلیل اینکه ارزشیابی شخصیت انسان را در یک نکتهٔ اصلی که به مسألهٔ برده در جامعهٔ اسلامی ارتباط پیدا می‌کند تکمیل می‌کند.

ما می‌دانیم که دمکراسی آتن هیچ اهمیتی به قضیهٔ بردگی نمی‌دهد مگر از جنبهٔ سودمندی آن. بردگی از پایه‌های نظام اقتصادی بود؛ طوریکه هیچکس در چهارچوب این نظام به قرار دادن اصلی برای آزادی بردگان نمی‌اندیشید تا به این وسیله ارزشگذاری برای انسان در آن کامل شود.^(۱)

۱- هر چند در دمکراسی یونان باستان مسألهٔ بردگی بعنوان یک واقعیت اجتماعی-اقتصادی پذیرفته شده بود و چنانکه مالک بن نبی اشاره کرده است هیچ قاعده‌ای برای لغو آن پیش‌بینی نشده بود. اما در اندیشهٔ دمکراسی معاصر که بر مبنای اصول حقوق بشر بنا گردیده است صراحتاً مسألهٔ بردگی و به بردگی کشاندن انسان توسط دیگری نفی شده است. مادهٔ ۴ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر اشاره دارد به اینکه: «احدی را نمی‌توان در بردگی نگاه داشت و داد و ستد بردگان به هر شکلی که باشد ممنوع است». همچنین مادهٔ ۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی با صراحت

در حالیکه وقتی که اسلام می‌آید این اصل را با کمال روشنی و صراحت بیان می‌کند و بوسیله آن اصلاح (وضعیت) انسانی که در قید بردگی افتاده است با مقدمات یا اصول فقهی که در قرآن و سنت می‌یابیم را شامل می‌شود و این در واقع قانونی برای لغو بردگی بصورت تدریجی بود.

در میان مقدماتی که می‌توان ذکر کرد این گفته خداوند تعالی است که:

﴿وهدیناه النجدین فلا تحکم العقبه و ما ادراک ما العقبه، فک رقبه﴾
(بلد ۱۳ - ۱۰)

(و راه خیر و شر را به او نموده‌ایم (آن کس که ناسپاس است) او خویشتن را به گردنه (رهایی از شقاوت و رسیدن به سعادت) نمی‌زند و تو چه می‌دانی آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده است).
این نکوهش انسان آزاد همانند آن است که می‌خواهد مسأله بردگی را در درون او قرار دهد تا اینکه راه حل آنرا بیابد یعنی روش تدریجی آزاد

↳ بیشتری اشاره دارد به اینکه: «هیچ کس را نمی‌توان در بردگی نگاه داشت؛ بردگی و خرید و فروش برده به هر نحوی از انحاء ممنوع است». همچنین ماده ۳۵ اعلامیه آمریکایی حقوق بشر، ماده ۴ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و مواد (۱ تا ۳) کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و ماده ۵ منشور آمریکایی حقوق بشر و ملل ناظر بر این معنی است. در حالیکه اعلامیه اسلامی حقوق بشر فاقد چنین صراحتی است. تنها در بند الف ماده ۱۱ آن آمده است که: «انسان آزاد متولد می‌شود و هیچ احدی حق به بردگی کشیدن یا ذلیل کردن یا بهره کشیدن او را ندارد، مگر خدای تعالی». حال که دمکراسی غربی صراحتاً به نفی بردگی پرداخته است به نظر می‌رسد اندیشمندان اسلامی معاصر نیز باید در این زمینه بیندیشند و نفی کامل آنرا اعلام دارند. (مترجم)

کردن بردگان را پیدا کند.

این رویکرد کلی در آیات دیگری هم دیده می‌شود. مانند آیه‌ای که موضوع صدقات (نیکوکاریها) را معین و مشخص نموده، وقتی که خداوند می‌فرماید: ﴿انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها و المولفة قلوبکم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله﴾ - (توبه - ۶۱) (زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گرد آورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان (برای پذیرش اسلام) می‌شود، (آزادی) بردگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت آیین) خدا و واماندگان در راه و مسافران درمانده و دور افتاده می‌باشد).

چنانکه در احادیث پیامبر نیز مانند این گفته‌ها آشکار می‌شود که می‌فرماید: من اعتق رقبه اعتق الله بکل عضو منها عضواً من اعضائه من النار.

(هر کس برده‌ای را آزاد کند خداوند بخاطر آزادی هر عضو از بدن او، عضوی از اعضای بدن او (آزاد کننده) را از آتش جهنم رها می‌کند. و باز می‌فرماید: من لطم مملوکه او ضربه کفارتة یعتقته. (کسی که به صورت برده‌اش سیلی بزند یا او را بزند کفاره‌اش این است که او را آزاد کند).

و در گفته دیگری پیامبر به مقام و شأن بندگان توصیه می‌کنند: انهم اخوانکم وضعهم الله تحت ایدیکم - فاطعموهم مما تأکلون واکسوهم مما تلبسون.

(بردگان برادران شما هستند که خداوند آنان را تحت فرمان شما قرار

داده است. پس از آنچه می‌خورید به آنان غذا بدهید و از آنچه خود می‌پوشید بر آنان بیوشانید).

و در سخنی دیگر پیامبر در مورد بردگی می‌فرماید: اوصانی حییبی جبرئیل بالرفق بالرفیق حتی ظننت ان الناس لا تُستعبدُ ولا تُستخَدَم. (محبوبم جبرئیل من را به نرمی و مهربانی با بندگان سفارش کرد تا جایی که گمان کردم که مردم به بردگی گرفته نمی‌شوند و نمی‌توان آنان را به خدمت گرفت).

این متنها از جهات مختلف، اصلاح و بازسازی و ارزشیابی اساسی انسان را که گفتیم پروژه دمکراسی بر آن استوار است، تکمیل می‌کند به گونه‌ایکه پروژه دمکراسی در خطوط کلی، مسیر برده را به مسیر انسان آزاد پیوند می‌دهد و در نتیجه، برده به جهان دیگران یعنی اشخاص می‌پیوندد، در حالیکه قبلاً برده، جزئی از جهان اشیاء محسوب می‌شد. این اولین تحول در تاریخ است. سپس پیامبر ﷺ این رویکردها را در خطبه‌ای به همین مناسبت در حجة الوداع بیان می‌کند و آن خطبه‌ای است که بخاطر موقعیت و شرایط این حج و وضعیت تاریخی آن، به وصیتی روحی و معنوی تبدیل شد که پیامبر برای نسلهای بعدی مسلمانان بر جا گذاشته است و در آن به حقوق انسان اعتراف شده است. در آن پیامبر ﷺ می‌فرماید:

یا ایها الناس ان ربکم واحد و ان اباکم واحد - کلکم لآدم و آدم من تراب، ان اکرمکم عندالله اتقیکم، لیس لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی و لا لاحمر علی ابیض و لا لابیض علی احمر فضل الا

بالتقوی...

(ای مردم بدانید که خدای شما یکی است، پدر شما یکی است؛ همه شما فرزندان آدم هستید و آدم نیز از خاک آفریده شده. به یقین گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است. هیچ عربی بر غیر عرب و غیر عربی بر عرب و سرخپوستی بر سفیدپوست و سفیدپوستی بر سرخپوست جز به تقوی برتری ندارد.)

این حدیث با عظمت و شکوه، فلسفه و برنامه انسان را در پروژه دمکراسی اسلامی بیان می‌کند. اما اگر این طرح پایه‌های نظری دارد، از سوی دیگر ضروری است که دارای آثار قابل مشاهده و واقعی در رفتارهای فردی، حقوق و تضمیناتی که فرد از آن برخوردار می‌شود و در اعمال ناشی از حاکمیت و برتریها و میزان قدرت آن و در چگونگی شکل‌گیری یا مشروعیت آن و بطور کلی در همه ویژگیهای آشکار و ظاهری دمکراسی باشد.

تردیدی نیست که در زمان بوجود آمدن قانونی که طی آن متون نظری و تئوری با حقایق اجتماعی و رفتار نسلی که می‌خواهد پروژه دمکراسی را تحقق بخشد یعنی از آغاز هدایت محمدی تا روز صفین، این آثار دارای وضوح و روشنی بیشتری هستند.

تأثیر و وضوح قواعد کلی در چنین جامعه ابتدایی و نوپا، بیشتر در بعد ظاهری و محسوس آشکار می‌شود، همچنانکه چارچوبهای مربوط به این بعد (بعد ظاهری و محسوس) در واقعیت زندگی اجتماعی عینیت می‌یابد.

پس میزان تأثیر این قواعد کلی همراه با چهارچوبهای آن در واقعیت زندگی در دوره‌ای که مطابق است با نحوه عقب ماندن و شکل‌گیری دمکراسی؛ نمایان می‌شود.

وقتی این حالت را مورد بازبینی قرار دهیم، قواعد تثوریک را همراه با چهارچوبهای آن در عمل می‌یابیم همانند اصلی که حکومت اسلامی را بر مبنای اطاعت فرمانبرداران (مردم) از اولوالامر بنیانگذاری می‌کنند چنانکه در این آیه شریفه آمده است:

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر... - (نساء - ۵۹).

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید و از فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری کنید (مادام که دادگر و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در امری اختلاف داشتید آنرا به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت) برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است).

این اصل بر مبنای نص صریح آیه ویژگیها و امتیازات حکومت را مشخص و بیان می‌کند.

اما در آن روزی که عمر ابن خطاب میراث این حکومت را به دست می‌گیرد، می‌بینیم که او مرزهای واقعی این اصل نظری را تعیین می‌کند. هنگامیکه برای مؤمنانی که با او بیعت کرده‌اند یعنی با او پیمان

فرمانبرداری بسته‌اند چهارچوبهای این اطاعت را در خطبه مشهورش بیان می‌کند.

«... هر کس از شما کژی و ناراستی در من مشاهده کند باید من را اصلاح و راست گرداند».

همچنین می‌بینیم که چگونه اندیشه حکومت در شخص حاکم در زمان مشخصی از تارخی اسلام که حکومت را به دست می‌گیرد، شکل می‌گیرد.

اما این لحظه همچنین سیمایی از اندیشه فرمانبرداری را در وجود فرد فرمانبردار تحت حاکمیت به ما می‌دهد. وقتی که اعرابی به خلیفه پاسخ می‌دهد و می‌گوید: «به خداوند سوگند اگر در تو کژی مشاهده نمایم بوسیله شمشیرهایمان تو را راست می‌گردانیم (و به راه صحیح می‌آوریم)».

به یقین درمی‌یابیم که هم فرمانبرداری و هم حاکمیت محدود به ارزشها و اعتباراتی است که در شهروندان عادی و مردان حکومت وجود دارد.

به این ترتیب در واقعیتی که اسلام آنرا به ثبت رسانده است اندیشه وجود دو مانع ظهور می‌کند و این دو مانعی هستند که اسلام آنها را در طرف راست و چپ مسلمانان در مسیرش برای تحقق دمکراسی اسلامی قرار داده است. حتی می‌تواند در مقابل شعاری که انقلاب فرانسه آنرا سر داد مبنی بر اینکه نه پروردگاری می‌خواهیم نه آقا و سروری را، شعار انقلابی اسلامی، مبنی بر اینکه نه عبودیت و بندگی برای دیگران را

می‌خواهیم و نه در صدد به بندگی کشاندن دیگران هستیم، را اعلام کند. به این ترتیب در این دوره خلاق، اصول کلی که از آزادیهای معنوی حمایت می‌کند؛ آشکار می‌شود. مثلاً آزادی درون در این آیه قرآن ظاهر می‌شود که می‌فرماید:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (بقره - ۲۵۶)

(اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست چرا که هدایت و کمال از گمراهی

مشخص شده است.)

و آزادی کار و گردش در این گفته خداوند مقرر شده است:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ﴾

(الملک - ۱۵)

(او کسی است که زمین را برای شمارام گردانیده است؛ پس در اطراف و جوانب

آن راه بروید و از روزی خدا بخورید.)

و آزادی بیان از روزهای اولیه دوران اسلامی وارد عرف مسلمانان گردید. پیامبر درود و سلام خدا بر او باد یارانش را به بحث پیرامون نظریات و رفتارهایش عادت می‌داد، مثلاً در روز بدر پیامبر را می‌بینیم که میدان جنگ را در جایی که او مناسبتر می‌دانست در نظر می‌گیرد اما یکی از یاران انصارش، جای دیگری را پیشنهاد می‌کند که برای جنگ بهتر از آن بود. فردی که این حدیث را روایت می‌کند؛ می‌گوید که پیامبر رأی خود را مطابق نظر آن صحابی تغییر داد و به این ترتیب روش و سنتی را پایه‌گذاری کرد که آثار آشکار آنرا در بیان دیدگاه اسلامی بعد از آن می‌یابیم. چنانکه در مسئله معین کردن میزان مهریه مشاهده می‌نماییم،

وقتی که عمر در روزگار خود خواست حد نهایی برای مهریه را در نظر بگیرد تا هر مسلمانی بتواند ازدواج کند. در این مورد نظرش را بر روی منبر مطرح کرد اما پیر زنی با نظر او به استناد به آیه‌ای که تعیین میزان مهریه را به توافق زوجین واگذار کرده است، مخالفت کرد. خلیفه تنها موضعی که از خود نشان داد این بود که گفت: آن زن نظریه‌اش درست بود و عمر خطا کرد. همچنین قرآن اصل مصونیت خانه از تعرض را در آیه زیر مقرر می‌دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تَسَلَّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا.﴾ (نور - ۲۷)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید وارد خانه‌هایی نشوید که متعلق به شما نیست مگر بعد از اجازه گرفتن و سلام کردن بر ساکنان آن.)

اما این تبیین کلی که آزادیهای فردی را مقرر داشته و در همه جوانب از آن حمایت می‌کند، در همان حال مرزهای شایسته و مناسب آزادیها را در این حدیث مشهور که می‌گوید: (به نثر از بخاری)

مثل القائم في حدود الله والواقع فيها، كمثل قوم استهموا على سفينة فصار بعضهم أعلاها وبعضهم أسفلها وكان الذين في أسفلها إذا استقوا من الماء مروا على من فوقهم. فقالوا: لو أنا خرقنا في نصيبنا خرقاً ولم نؤذ من فوقنا، فإن تركوهم وما أرادوا هلكوا جميعاً، وإن أخذوا على أيديهم نجوا ونجوا جميعاً.

[ترجمه: نمونه کسی که بر پا دارنده حدود تعیین شده توسط خداوند است و (به امر به معروف و نهی از منکر می‌پردازد) مانند گروهی است که در کشتی جای گرفته،

برخی از آنها در طبقه بالا و برخی در پایین کشتی نشستند. آنگاه که در طبقه پایین هستند هنگامیکه کشتی بر روی آب فرار گرفت به کسانی که در طبقه بالا بودند می‌گویند: اگر ما برای خود شکافی در زیر کشتی ایجاد نمایم (و از آن طریق آب آشامیدنی خود را تأمین نمایم، موجبات اذیت ساکنان طبقه بالا را فراهم نمی‌کنیم، بنابراین اگر آنها را با آنچه که می‌خواهند انجام دهند به حال خود می‌گذاشتند بگذارند، همگی (طبق بالا و پایین) غرق می‌شوند و اگر جلوی اقدام آنها را بگیرند، همگی رهایی می‌یابند).^(۱)

حدودی که برای هر نوع آزادی فردی در شرایط معینی قرار داده شده؛ مبنای مهمی در قانونگذاری اسلامی است که در آن منافع جامعه مقدم بر منافع فردی می‌باشد. ولی در موقعیتهایی مانند این، بخاطر استثنایی که در مورد آزادیهای فردی وجود دارد، تسامح و تساهل مادی و معنوی مبنای عمل قرار می‌گیرد در این مورد روایت شده که می‌گویند زنی یهودی، می‌خواست ملکی را برای خود نگهدارد در حالیکه در محدوده‌ای قرار داشت که عمر برای ساختن مسجد در بیت‌المقدس تعیین کرده بود، مجری طرح با توجه به رجحان مصلحت عمومی بر مصلحت فردی، بدون توجه به نظر زن مدعی، می‌خواست نقشه را اجرا کند اما زن موضوع را به نزد خلیفه برد و او مطابق میل آن زن حکم کرد. شاید نظر خلیفه بر این مبنا بود که ساختن مسجد نسبت به زن یهودی، مصلحت عمومی

۱ - مراد حدیث آنست که نمی‌توان با تأکید بر آزادی فرد در هر موردی فرد را تنها رها کرد تا به میل خود عمل نماید. چه بسا در چنین مواردی فرد نه تنها خود را بلکه دیگران را نیز هلاک می‌دهد. بنابراین مالک بن نبی با استناد به حدیث مذکور معتقد است که هرچند فرد آزاد است اما مصالح اجتماعی رجحان دارد. (مترجم)

نیست.

این شیوه برخورد در حقوق اسلامی ابتدا در چارچوب ارزش گذاری عام برای انسان قرار می‌گیرد. از آن جهت که انسان است و در سرشت او ارجح‌گذاری و کرامت قرار داده شده است صرفنظر از اینکه مرد است یا زن، مسلمان است یا یهودی؛ سپس این قضیه را در آیه زیر، خداوند چنین بیان می‌کند و در چارچوب حقوق و قانون قرار می‌دهد:

﴿وإذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل﴾ (نساء - ۵۸)

(یعنی: و هنگامیکه در میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه داوری کنید).

تردید نیست که آثار و نتایج این اصول به صورت کاملاً روشنی در رفتارها و موضع‌گیریها، در دوره‌ای که طرح دمکراسی اسلامی در حال شکل‌گیری است؛ آشکار می‌گردد.

اگر در آیه قبلی، متن تئوریکی را که عدالت حقوق اسلامی بر آن استوار می‌گردد، یافتیم به یقین، در سندی دیگر، شکل واقعی این عدالت را می‌یابیم. این سند تاریخی که جا دارد قانون و حقوق اسلامی به آن افتخار کند، سفارش عمر به قاضی ابوموسی اشعری می‌باشد که در مقام دادستان کل در آن دوران بوده است، هنگامیکه به او می‌گوید:

«آس - اوساؤ - بین الناس فی وجهک و مجلسک و قضائک - حتی

لا یطمع شریف فی حیفک و لا ینس ضعیف من عدلک».

(یعنی: در نگاه کردن و نشستن با دیگران و قضاوت کردن و حکم دادن میان

مردم برابری و مساوات برقرار کن تا اینکه اشراف از ظلم تو به طمع نیفتند و ضعیفان

از عدالت تو مأیوس نشوند).

این سفارش، نوشته‌ای بی‌خاصیت و بیهوده نبوده بلکه تأثیر واقعی آن بسیار آشکار بود، همچنانکه شواهد زیادی در دوره طلایی دمکراسی اسلامی بر آن دلالت می‌کنند. این توضیحات مفصل در واقع ویژگیهای کلی آنچه را که دمکراسی سیاسی نامیده می‌شود، در بر می‌گیرد. یعنی ویژگیهای نظامی که تضمینهای مناسب را علیه هرگونه تجاوزی از سوی حکومت به انسان می‌بخشد و اسلام نظامی است که در شکل ظاهری آن، حکومت چنین شکل می‌گیرد که رئیس دولت قدرتش را بر اساس بیعت مردم یا ملت در اصطلاح امروز می‌گیرد و عده‌ای از افرادی که از نظر اخلاقی و عقلی برجسته هستند، مجمعی مانند شورای بزرگان یا نخبگان را تشکیل می‌دهند و خلیفه را به وسیله بیعت بر اساس اصل شورا تعیین می‌کنند. اصلی که قرآن کریم آنرا مخصوصاً هنگامی بیان کرده که به پیامبر ﷺ توصیه می‌کند: ﴿و شاورهم فی الامر﴾ - (آل عمران - ۱۴) (یعنی در کارها با آنها (مؤمنان) مشورت کن) یا بطور کلی ﴿و امرهم شوری بینهم﴾ - (شوری - ۳۸) (کارهای آنها بصورت مشورت است).

به این اعتبار درست است بگوییم حکومت اسلامی، هم در مصدر و منشأ آن و هم در عمل، چنانکه مطرح کردیم دمکراتیک است و تمام خصوصیات دمکراسی سیاسی را در بر می‌گیرد. و آن دمکراسی که هم مسؤولیت تأسیس حکومت را و هم ضمانتهای لازمی که فرد را در برابر ظلم و تجاوز این حکومت مورد حمایت قرار می‌دهد؛ به فرد می‌بخشد. اما تجربه‌ای از دمکراسی، که از انقلاب فرانسه به بعد در جهان جریان دارد؛ نشان از نارسایی و ضعف آزادیهای فرد در واقع امر دارد، وقتی که

ضمانتهای اجتماعی که تأمین آزادی مادی او را بر عهده گرفته؛ از افراد حمایت نمی‌کنند.

دیدیم که در کشورهای پیشرفته چگونه (شهروند آزاد) به برده‌ای بی‌هویت برای اهداف و منافع بزرگی که علیه او شکل گرفته؛ تبدیل می‌شود و به همین دلیل چه بسیار منافع مورد انتظاری که در تئوری برای او در نظر گرفته شده، اما از او دریغ می‌گردند و تصریح به حقوق بشر و قانون هیچ نقش آشکاری در زندگی او ندارد.^(۱)

چنانکه مشاهده کردیم در سرزمینهایی که بین ارزشهای سیاسی و اجتماعی آنها شکاف می‌افتد، چگونه از درگیری طبقاتی رنج می‌برند؛ چه بسا به ایجاد نوعی از دمکراسی بیانجامد که به شهروند تضمینهای اجتماعی ضروری را به قیمت از دست دادن آزادهای سیاسی می‌دهد. اما اسلام این امر فراموش شده را جبران می‌کند؛ زیرا برای مشکلات زندگی مادی که به نظام اقتصادی پیوند خورده، راه‌حلهای مناسب ارائه کرده است، بدون آنکه به آزادهای ذاتی فرد لطمه‌ای وارد شود. بنابراین چنین بنظر می‌رسد که اسلام مزایای دمکراسی سیاسی و اجتماعی را یکجا بصورت موفقیت‌آمیز در خود جمع می‌کند؛ زیرا قانونگذاری اسلامی را در واقع روشهای دمکراتیک دیگری که با بعد اقتصادی پیوند خورده؛

۱ - در مورد وجود نقصهایی در اجرای الگوهای دمکراسی، شک نیست و بحثهای گسترده موافقان، مخالفان و منتقدان دمکراسی در غرب بیانگر این واقعیت است که در جوامع مذکور، حساسیت پیرامون جهان اندیشه به تعبیر مالک بن نبی وجود داشته و با نقد مستمر جهان اندیشه و اشخاصی بر غنای بحثهای نظری و عملی پیرامون مفهوم دمکراسی افزوده‌اند. این واقعیت را نباید از نظر دور داشت. (مترجم)

کامل می‌کند.

پروژه دمکراسی در بعد اقتصادی با هدف توزیع ثروت بر مبنای اصول کلی بنا می‌گردد تا از تجمع ثروت در دست تعدادی از ثروتمندان ممانعت به عمل آید. قرآن کریم با مقرر کردن زکات در واقع اساس یک قانون اجتماعی عام را پایه‌ریزی می‌کند، قبل از آنکه در عالم اندیشه‌های اجتماعی مطرح شود.

هنگامیکه پیامبر ضرورت این اصل (زکات) را بیان می‌کند در واقع او با دلایل منطقی به توصیف چیزی می‌پردازد که به گمان اندیشه سوسیالیستی، از ابتکارات آنها بوده است. پیامبر می‌فرماید:

ان الله اقتطع من اموال المسلمین الاغنیاء؛ نصیباً هو نصیب للفقراء و ان الفقراء لا یجرعون و لا یعرون الا بسبب الاغنیاء.

(یعنی خداوند از دارایی مسلمانان ثروتمند، بخشی را جدا کرده که برای فقرا است چرا که فقرا گرسنه و عریان نمی‌شوند مگر بوسیله ثروتمندان).

این اصل همانند اصول دیگری که قرآن و سنت آنها را بیان و تثبیت می‌کند تنها بوسیله اعمال فردی تحقق نمی‌یابد؛ چرا که هر مسلمانی تا کنون سعی کرده این واجب را انجام دهد، بلکه علاوه بر عمل فردی، اقدام حکومت هم لازم است و آثار قابل مشاهده آن در دستورالعملها و توجیحات حکومتی در دوران طلایی دمکراسی (صدر اسلام) آشکار می‌گردد. در تاریخ اسلام این آثار را به روشنی می‌یابیم. مثلاً وقتی که عمر شنید کودکی گریه می‌کند و البته می‌دانست که دلیل گریه کودک آن بوده است که مادرش (زودتر از موعد) او را از شیر گرفته است تا هدیه‌ای که

از محل بیت‌المال برای چنین مادرانی در نظر گرفته بودند را دریافت نماید. خلیفه در مدینه دستورالعملی را در خصوص مادران شیرده صادر کرد که به آنها می‌گفت: آگاه باشید که از شیر گرفتن فرزندانان عجله نکنید زیرا ما برای همه آنها که در اسلام (حکومت اسلامی) به دنیا می‌آیند سهمی از بیت‌المال در نظر می‌گیریم.

این دستورالعمل اندیشه برنامه‌ریزی برای سرپرستی رسمی کودکان (شیرخوار) را نشان می‌دهد به گونه‌ای که تا امروز به این شکل در اروپا تحقق نیافته است زیرا وقتی هم مانند این خدمات و مزایا را حکومت‌های اروپایی ارائه دهند صرفاً بخاطر کودک و به اسم او نیست، چنانکه در زمان عمر از بیت‌المال پرداخت می‌شد بلکه بنام «هدیه مادرانه» است.^(۱) بدون شک نتیجه هر دو یکی است؛ اما میان این دو شیوه تفاوتی وجود دارد که روش اسلامی را در عهد دمکراسی از آن کاملاً متمایز می‌کند. بی‌تردید طبیعی است که در این نمونه (عمل) که زمامداری مانند عمر، به بلند همتی انجام داد و نیز از توجه او به وظایفش در قبال مردم، تعجب کنیم. اما در مورد دیگر می‌بینیم که مردم هم به حقوق خود کاملاً آگاهند، چنانکه از داستان زن مسکین فهمیده می‌شود. زنی که ناراحتی و

۱ - به دلیل اینکه جامعه انسانی عموماً در حال تغییر بوده و بر این مبنا اندیشه‌ها و ابزار در روش‌های جدیدی ابداع می‌شوند، در این زمینه لازم به ذکر است که در تکامل زوایای مختلف حقوق بشر، پیمان نامه حقوق کودک مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در بیستم نوامبر ۱۹۸۹ به فرهنگ انسانی افزوده شده است و به کودک به خاطر شخصیت مستقل کودکی حقوق و ضمانت‌های بین‌المللی تعلق گرفته است و اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان به آن پیوسته‌اند. (مترجم)

انزجار خود را از فقر بیان کرد و عُمر را علت آن، می‌دانست و او را متهم می‌کرد بدون اینکه بفهمد که به سادگی دربارهٔ مسایل با او حرف می‌زند. ما در واقع در مقابل وجدان خلیفه از یک سو و وجدان زن مسکین از سوی دیگر قرار نداریم، بلکه احساس می‌کنیم که در مقابل وجدان و شخصیت آن دمکراسی که اسلام بنا کرد، قرار گرفته‌ایم. آنچه که در درون خلیفه یا زن مسکین به حرکت درمی‌آید در واقع احساس یک ارزش انسانی است که بوسیلهٔ آن، انسان منزلت یافته و در وجود فرد مسلمان بعنوان پایه و اساس هر ساختار اسلامی، در بعد اخلاقی و سیاسی و اجتماعی قرار گرفته است.

اسلام بعد از زکات، اصل دیگری را در ساختار اقتصادی قرار می‌دهد که اصل حرام بودن ربا است. این اصل، نقش مهمی در محدود کردن چهارچوب اقتصاد اسلامی دارد. چرا که این اصل تجارت با مال و پول نقدی که بر مبنای ربا استوار باشد و بعضی از بانکها آنرا برای همین امر نگهداری می‌کنند، جایز نمی‌داند و بدینوسیله به ثروت اجازه نمی‌دهد که برای طبقهٔ خاص یا بعضی از افراد؛ قدرت حاکمیت مطلق بر زندگی اقتصادی را چنانکه در نظام سرمایه‌داری روی می‌دهد، بوجود آورد. زیرا ربا تسلط کامل و انحصار تجارت و نیز انباشت ثروت در صنعت را به واسطهٔ مصرفی که موجب تجمع سرمایه است، فراهم می‌کند. یعنی ثروت در بالاترین حد ممکن به نسبت امکانات موجود در زمان مشخص، حاکمیت می‌یابد.

قانونگذاری اسلامی، اقتصاد را از حاکمیت مطلق پول رهایی

می‌دهد. حاکمیتی که در کشورهای پیشرفته، بحرانهای اجتماعی ایجاد کرد و در مواردی آنها را با انقلابهای خشونت‌آمیز روبرو کرده است. چه بسا لازم است گفته شود که، اینگونه قانونگذاری تنها از شدت ثروت در بعد اقتصادی نمی‌کاهد بلکه شدت اثر آنرا در بعد معنوی (اگر این تعبیر درست باشد) نیز کاهش می‌دهد تا اینکه، جامعه را از وقوع بحرانهای گسترده اخلاقی امروز در زندگی، که ناشی از تمدن غربی است، در امان نگه دارد.

اسلام فقط در برابر احتکاری (که گناه کبیره است) که مقدار کمی کالاها را کاهش می‌دهد تا قیمت آنها در بازار بالا برود مقاومت نمی‌کند، بلکه با هر نوع احتکار، که به شیوه‌ای منجر به افزایش قیمت کالاها می‌شود، مقابله می‌نماید. قرار گرفتن هر واسطه‌ای میان تولیدکننده و مصرف‌کننده، صورت ظاهری احتکار را که قربانی آن مصرف‌کننده است، می‌پوشاند. واسطه‌گری، در واقع نوعی زندگی انگلی در بعد اقتصادی است. اما قانونگذاری اسلامی همه اشکال طفیلی و سربار دیگران بودن را محکوم می‌نماید. در این مورد حدیثی از ابوهریره نقل شده که می‌گوید: «نهی النبی عن التلقی و أن یبیع حاضر لباد».

(یعنی: پیامبر از ملاقات کردن افراد کاروانها و معامله با آنها قبل از اینکه وارد شهر شوند و از وضعیت قیمتها اطلاع پیدا کنند و نیز از اینکه شهرنشینی میان روستایی یا یکی از کاروانیان واسطه شود تا کالایش را برایش به فروش برساند نهی کرده است.) در این حدیث هر چند واژه احتکار نیامده است، اما بطور ضمنی زشت و ناپسند بودن احتکار را می‌رساند، هر چند در شکل بسیار ساده آن

باشد؛ چرا که روستایی اگر آنچه را دارد خود بفروشد به قیمت روز خواهد فروخت؛ اما شهری می تواند فروش (خود) را به روز یا وقت دیگر موکول کند؛ زیرا او ساکن شهر است و می تواند در زمان مناسب کالای خود را در بازار به زیان مصرف کننده (به قیمت بالاتر) عرضه نماید. اسلام این شیوه انگل وار را محکوم می کند و نیز اجازه فروش خوراکیهایی (مواد مصرفی غذایی) که در اختیار فروشنده نیستند، نمی دهد.

همانگونه که حدیث روایت شده از انس بن مالک بر آن دلالت می کند که می گوید: آن رسول الله نهی عن بیع الثمار حتی تزهرا (ای تحمر) فقال: «ارایت اذا منع الله الثمرة بم يأخذ احدکم ما اخیه؟

(انس می گوید: پیامبر از فروختن میوه نهی کرد تا زمانی که گل بدهد یعنی برسد. پس گفت: چکار می کنی وقتی که خداوند نگذاشت میوه قابل استفاده باشد^(۱) و چگونه یکی از شما بدون عوض مال برادرش را می گیرد؟)

اصول قانونی فوق که بعد اجتماعی دمکراسی در اسلام را در بر می گیرد، دارای آثار آشکار واقعی و ملموس در جامعه اسلامی بوده و بر رشد مادی آن در چهارچوب هدف دوگانه ای که شارع در نظر دارد، تأثیر می گذارد، تا مسلمان در حالت بنده ای که شرایط (زندگی) او را به بندگی کشانده، قرار نگیرد. یا اینکه به مستبدی که عصای طلایی بدست گرفته، تبدیل نشود.

اینچنین اصولی که اسلام در بعد سیاسی و اجتماعی مقرر کرده و آنها

۱ - یعنی محصول بر روی درخت دچار حادثه ای طبیعی شود و در نتیجه از بین برود.

را بر پایه‌ای که می‌توان آنرا (دمکراسی اسلامی) نامید قرار داده، در واقعیت زندگی مسلمانان عملاً تحقق یافته است و اثر آن اصول در رفتار افراد و اعمال حکومت، حداقل در دوره طلایی دمکراسی که در سطور گذشته مرزهای زمانی آنرا در تاریخ اسلام شناخته‌ایم، واقعی بوده است. بدون تردید، تکریم و ارج گذاری اساسی انسانی که پروژه دمکراسی در اسلام بر مبنای آن استوار است، دلیل اصلی تغییری است که اصول علمی و تئوریک را به واقعیت‌های اجتماعی ملموس تبدیل می‌کند.

قبل از اینکه عمر، قانون مخصوص مادران شیردهی که قبلاً مورد بحث قرار گرفت را اعلام کند، یعنی قبل از اینکه حاکم فرمان خود را صادر نماید، انسانی است که به خود بازمی‌گردد، در لحظه‌ای که عمر در احساسش تجدیدنظر می‌کند و فریاد می‌زند که تاریخ آنرا بعنوان بازمانده‌ای از عمرین خطاب ثبت کرده وقتی که فریاد برمی‌آورد که وای بر عمر چه بسیار فرزندان مسلمانان کشته شدند.^(۱)

پس برای اینکه این تفکیک ارزش‌دار باشد نباید پیوستگی آنرا در زمان، به گونه‌ای در نظر بگیریم که عامل حکومتی با صادر کردن قانونی که به آن اشاره کردیم، بر عامل اخلاقی پیشی گیرد، بلکه لازم است آنرا ابتدا در وجدان و ضمیری مشاهده کرد که فریاد عمر را قبل از صدور هر

۱ - کسی که می‌خواهد از این ماجرا بطور کامل اطلاع حاصل نماید در کتاب طبقات ابن سعد جلد سوم بخش اول ص ۲۱۷ آنرا می‌یابد. اینجا فرصت را مغتنم شمرده برای بیان تشکر از استاد بزرگوار محمود شاکر که من را به متن اصلی آن راهنمایی کرد. چنانکه بر متن اصلی احادیث نقل شده در اینجا رهنمون کرد. (مالک بن نبی).

گونه فرمان دولتی در بر می‌گیرد؛ امری که در نظام اداری به شکل لوایح قانونی به ثبت می‌رسد.

این پیوستگی در واقع پیوستگی درک اساسی «من» نوعی و «دیگری» است که بذر آن در وجدان اسلامی، در شکل ارزشیابی و تکریم جدید برای انسان کاشته شده است. کودکی که کماکان از شیر مادر استفاده می‌کند، در نظر عمر فقط یک مرد یا شهروند فردا نیست؛ بلکه حضرت با دیدی وسیع‌تر به او می‌نگرد. یعنی در او ارزشی را که قابل اندازه‌گیری نیست و ارزشی را که خداوند در سرشت او قبل از آنکه بدنیا بیاید، قرار داده است، می‌بیند و میزان آنرا از روزی که خداوند به آدم بزرگواری بخشید؛ تعیین نمود.

لازم است اعتراف کنیم که چیزی که امروزه بتوان آنرا اصطلاحاً «روح دمکراسی اسلامی» نامید در گوهر خود از نوعی قداست و پاکی برخوردار است. تاریخ، تأثیر این مبادی و اصول را هنگامیکه بُعدی از قداست و پاکی به آن افزوده می‌شود، نشان می‌دهد.

بدون شک خواننده ملاحظه می‌کند، مثالهایی که اینجا ذکر کردیم از دوره تاریخی که حدود زمانی آن از هجرت «پیامبر» تا جنگ صفین است چه بسا درباره آنچه بعد از صفین روی داد، سؤال کنیم. و اینکه آیا بحثهای مفصلی که ارائه شد به گونه‌ای با آنچه واقعیت کنونی مسلمانان است، ارتباط پیدا می‌کند؟ این دو سؤال در چهارچوب چنین سخنانی که فقط به توصیف پدیده خاصی در دوره دمکراسی اسلامی که محدود به خلفای راشدین و واقعه صفین است؛ قرار نمی‌گیرد. دوره‌ای که مظهر

شروع دگرگونی در تاریخ اسلام و حائلی است که از تداوم سیر تاریخی پروژه دمکراسی اسلامی جلوگیری کرد. اما این دگرگونی، آثار پروژه دمکراسی اسلامی را از بین نبرد بلکه شکل ظاهری آن در دوره‌ای طولانی، ادامه داشته است و بعد از صفین در رفتار افراد و گاه‌ها در رفتار حکومتی هم آنرا می‌یابیم.

شک نیست که مثلاً دوره معاویه در بعدی که مورد نظر ما است دوره قهقرا و عقب‌نشینی دمکراسی اسلامی است، اما در عین حال که ظالمان مستبد دوباره به قدرت رسیدند، لازم است در نظر داشته باشیم که دیگر هیچ بنده‌ای، تا وقتی که به روح اسلام تمسک جوید؛ به صورت فرمانبردار و محکوم ظاهر نمی‌شود. چنانکه بحثهای مفصل آن دوره بر آن دلالت دارند، مانند گفتگوی جالبی که میان ابوذر غفاری و معاویه در گرفت. وقتی که معاویه مشغول ساختن کاخ سبز در دمشق بود، صحابی مشهور، خلیفه را سخت توییح و سرزنش می‌کند و به او می‌گوید: «تو این کاخ را یا با اموال مسلمانان می‌سازی بدون اینکه حقی در آن داشته باشی، یا اینکه از دارایی خود می‌سازی که به هدر دادن مال و تبذیر است.»^(۱)

نظارتی که وجدان اسلامی بر کارگزاران حکومتی لازم و ضروری می‌گرداند، تأثیر و نقش آن در تاریخ اسلام، حتی بعد از دوره عقب‌نشینی و قهقرا که به آن اشاره کردیم تداوم یافته است و رویدادهای بزرگی در تاریخ اسلام مانند پیدایش مراپطین و موحدین در شمال آفریقا را می‌توان

بدینگونه تفسیر کرد که بیانگر اعتراض وجدان اسلامی علیه استبداد است.

می توان گفت که این انعکاس و بازتاب، از رویدادهایی که بیانگر تداوم روح دمکراسی اسلامی طی قرنهای متمادی تاریخ، در اشکال مختلف می باشد، جدا نمی شود تا اینکه عامل جداکننده دیگری مطرح شد که مشخص کردن زمان آن دقیقاً امکان پذیر نیست، اما بدون شک همزمان با پایان تمدن اسلامی است. یعنی وقتی پرتوهایی که وجود آن، مایه ارزشیابی اصلی برای انسان است به پایان می رسد، تأثیر آن، هم در اعمال حکومتی (سیاسی) به پایان رسید هم در رفتار افراد (اخلاق). پس پرتوهای روح دمکراسی که اسلام منتشر کرد، وقتی که پایه های آن در درون فرد از بین می رود، در جهان اسلام نیز به پایان می رسد و خاتمه می یابد. یعنی وقتی که فرد درکش را نسبت به ارزش خود و دیگران از دست می دهد و باید در نظر داشته باشیم که تمدن اسلامی از هنگامیکه ارزش انسان در آن از بین رفت، به انحطاط گرایید.

اغراق نیست که گفته شود تمدن وقتی نابود می گردد که در اندیشه آن، ارزش انسان از بین می رود. شاید بتوانیم با توجه به این ملاحظات، در مورد آینده دمکراسی در سرزمینهای اسلامی، بگوییم که این سرزمینها به یقین از حالت ناتوانی و ضعف گذر می کنند، و مژده بیداری روح دمکراسی در این سرزمینها را می دهد به گونه ای که تجربه های دمکراسی چشمگیر و بارزی در جریان است. اما این کوششها به نتیجه نمی رسد مگر به اندازه ای که در وجدان و درون فرد مسلمان تعریف جدیدی از ارزش

انسان صورت گیرد به اندازه‌ای که در درون او برای خود و دیگران ارزش قائل شود تا در دام عبودیت و بندگی برای دیگران نیفتد یا دیگران را بنده و برده خود نگرداند.

نمایه موضوعی مفاهیم و مکانها

احتکار ۴۰	دمکراسی غربی ۱۷، ۷، ۲۱
اصلاح دین (نهضت) ۷، ۸	دمکراسی لائیک ۲۳، ۲۱
أمانیسیم (مکتب) ۶، ۷	دمکراسی نو ۱۷، ۲۱
انقلاب اکبر (شوروی ۱۹۱۷) ۱۷، ۹	رنسانس (نهضت) ۸، ۷
انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) ۷، ۵، ۹	سوسیالیستی ۱۸، ۳۷
انگلستان ۱۴، ۱۵	شمال آفریقا ۴۴
بیت‌المال ۳۷، ۳۸	صفین (واقعه) ۴۳
تمدن غرب ۲	طبقات ابن سعد (کتاب تاریخی) ۳
چین ۱۷ و ۲۱	فلسفه رماتیک ۶
حجة الوداع (خطبه) ۲۷	قرآن کریم ۳
حشاشین (فرقه) ۱۳	کلیسا ۵
حقوق بشر ۲۴، ۳۶	مراپطین (دولت و نهضت) ۴۴
حقوق عرفی (انگلستان) ۱۴	مردی که می‌خندند (رمان) ۱۰
خلفای راشدین ۴۳، ۲۳	موحدین (دولت و نهضت) ۴۴
دمکراتیک (روشهای) ۱۶، ۱۸، ۳۵	هزار و یک شب (داستان) ۱۱
دمکراسی آتنی ۲۴	
دمکراسی اسلامی ۳۰، ۴۱، ۴۳	